



شعبه‌شناسی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# حماسه سرای تجربیات زنانه

گفتگویی با خانم دوریس لسینگ، برنده نوبل ۲۰۰۷

ضیاءالدین ترابی

مصاحبه‌ای که ترجمه‌اش از نظر تان می‌گذرد، مصاحبه‌ای است تلفنی که روز پنج‌شنبه ۱۱ اکتبر ۲۰۰۷ (۸۶/۶/۱۹) یعنی بلافاصله پس از انتشار اعلامیه آکادمی سوئد در مورد برنده جایزه ادبی نوبل شدن خانم دوریس لسینگ - نویسنده سرشناس انگلیسی - توسط آقای آدام اسمیت سردبیر خبری نوبل با خانم لسینگ انجام شده است:

لسینگ: (گوشی را برمی‌دارد) سلام.

اسمیت: صبح به خیر، می‌توانم با خانم دوریس لسینگ صحبت بکنم.

لسینگ: شما؟

اسمیت: من آدام اسمیت هستم از سایت خبری بنیاد نوبل، رسم ما این است که برای بایگانی در آرشیو خودمان، مصاحبه تلفنی کوتاهی داشته باشیم، با برندگان جایزه نوبل. امیدوارم بتوانم حتی برای چند دقیقه‌ای هم که شده با شما گفتگویی داشته باشم.

لسینگ: خیلی خوب، پس همین کار را می‌کنیم.

اسمیت: فی الواقع باید از شما تشکر کنم.

لسینگ: خیلی ممنون.

اسمیت: نمی‌دانم شما اعلامیه آکادمی سوئد را دیده‌اید یا نه؟

اسمیت: نه واقعا ندیده‌ام. می‌دانید، وسط روز بود که داشتم از بیمارستان برمی‌گشتم، چونکه پسرم را برده بودم بستری کنم. هرگز نوشته‌ای ندیده‌ام یا ... من با آقای که مدیریت کمیته نوبل را دارند صحبتی داشتم.



اسمیت: پس شما با «هوراس انگداهل» صحبت کرده‌اید.  
لسینگ: بله.

اسمیت: در اعلامیه آکادمی سوئد آمده است: «حماسه سرای تجربیات زنانه‌ای که با شکاکی، شور و شوق و توانی دوراندیشانه، تمدن از هم گسسته بشری را مورد بررسی و مطالعه قرار داده است.» فکر می‌کنید برداشت آن‌ها از رسالت شما در نوشته‌هایتان درست است؟

لسینگ: می‌دانید. من درست نمی‌دانم که آن‌ها موقع نوشتن این عبارت چه فکری داشته‌اند. فکر می‌کنم آن‌ها باید با یک سری نوشته‌های شگفت‌انگیزی روبرو شده باشند. جمع‌بندی این نوشته‌ها [کتاب‌ها] کار کاملاً دشواری است. این طور فکر نمی‌کنید؟  
اسمیت: چرا، در حقیقت همین طور است.

لسینگ: رویهم رفته کار آسانی نیست.

اسمیت: بله. بیش از پنجاه جلد کتاب، با سبک‌های گوناگون که با شرح و توصیف سر سازگاری ندارند. کاملاً همین طور است. آیا فکر نمی‌کنید، شما در نوشتن داستان‌هایتان، علاوه بر داستان نویسی، رسالت خاصی در نظر داشته‌اید؟

لسینگ: به طور یقین نه. فراموش نکنید که من یک وقتی کمونیست بودم و ما نمونه‌های ناخوشایند فراوانی داریم از نویسندگانی که به طراحی روح بشر پرداخته‌اند و همین کافی است تا هر یک از ما را به وحشت بیندازد. می‌دانید که من از نسل این نویسنده‌ها هستم.  
اسمیت: پس شما این را به عهده خوانندگان می‌گذارید، تا خودشان هر طور که خواسته‌اند برداشت کنند؟

لسینگ: خوب، می‌دانید که خوانندگان همین کار را هم می‌کنند. خوانندگان برداشت خودشان را می‌کنند و نویسنده هم مجبور است با آنان کنار بیاید. کاری نمی‌شود کرد. در واقع اگر آن‌ها در نوشته‌های آدم چیزی را نادرست ببینند نمی‌شود که اعتراض کرد و گفت: «اوه عزیزم، این برداشت شما درست نیست. آنچه که مورد نظر من بود، چیز دیگری است. «نه، نه، آدم فقط می‌نویسد و بعد آن‌ها [خوانندگان] هر کاری که دلشان بخواهد با آن می‌کنند.

اسمیت: پس برای آن‌ها ... طبق تجربه سال‌های گذشته، برنده جایزه نوبل شدن باعث می‌شود که میلیون‌ها نفر ترغیب بشوند تا کتاب‌های شما را بخوانند. یعنی چیزی را که پیش از این نخوانده‌اند. برای آن‌هایی که پیش از این خواندن داستان‌های شما را تجربه نکرده‌اند، پیشنهاد می‌کنید کارشان را از کجا شروع بکنند؟

لسینگ: پیشنهادی دارم که ممکن است شما را شگفت‌زده بکند، صرفاً به خاطر این که می‌دانم جوان‌ها آن را دوست دارند، سورپریز من برای این جوانان داستان «پنجمین فرزند» است. متوجه شده‌ام که نوجوانان آن را خیلی دوست دارند، پس می‌توانند کارشان را با خواندن آن شروع بکنند و ببینند که دوست دارند یا نه! من یک داستان «حادثه‌ای»

نوشته‌ام به اسم «ماراو دان» که می‌دانم جوان‌ترها از آن بیش‌تر خوششان می‌آید ... و بعدش اولین داستانم یعنی داستان «چمن‌زار آواز می‌خواند» که هنوز زنده و امروزی است، و آن‌ها می‌توانند آن را هم بیازمایند.

اسمیت: خلاصیت شما البته خارق‌العاده است، و گمان می‌کنم بعضی‌ها حتی تعجب نکنند که شما چطور از عهده این همه کار ادبی برآمده‌اید. این طور نیست که شما یک تمایل غیرقابل اجتنابی بر پرکاری دارید؟ آیا هنوز داستان‌هایی برای گفتن دارید و چه چیزی اشتیاق شما را برمی‌انگیزد؟

لسینگ: بله، دقیقا درست است. من شوق و علاقه خاصی به نوشتن دارم. و خودم این شوق و شوق را پدید آورده‌ام. من کار دیگری نمی‌کنم. فعالیت اجتماعی من کم است. پیش آمده و دلایل زیادی در زندگی من بوده است که باعث شده است تا فعالیت من تنها به نوشتن محدود شود. می‌دانید که اگر نویسنده نبودم، فکر می‌کنم زندگی‌ام را با شادی و تفریح تلف می‌کردم (من طبعاً آدم اجتماعی هستم) و در این کار هم خیلی واردم. اسمیت: این یک تبعید تحمیلی شخصی است یا این که به خاطر این است که به نظر شما همیشه نوشتن بهترین امکان بوده است؟

لسینگ: خوب، این کاری است که من می‌کنم. من همیشه به سوی نوشتن کشیده می‌شوم. معمولاً به آنچه که می‌نویسم فکر می‌کنم. ولی همه می‌دانند که من به دلیل یا دلایلی علاقه چندانی به کارهای دیگر ندارم.

اسمیت: و با دیدن گزارش تلویزیونی دیروز و عکس‌العمل شما به خبرهای دیروز، هر کسی می‌تواند پاسخ این سوال‌ها را خودش به دست آورد، اما تصور توجه گسترده‌ای که برنده جایزه نوبل شدن، متوجه شما می‌کند چي؟

لسینگ: اوه، فکرش را نمی‌کنم. می‌دانید، مردم ظرف یکی دو ماه همه چیز را فراموش می‌کنند و توجه‌اشان به من از بین می‌رود. آن‌ها که هم وقتشان صرف خواند می‌کنند و توجه‌اشان به من از بین می‌رود. آن‌ها که هم وقتشان صرف خواند مصاحبه‌های من نمی‌کنند. و می‌دانید که من هم زیاد وقت این کارها را ندارم، پس مشکل خود به خود حل می‌شود.

اسمیت: یک سوال دیگر. دوست دارم در مورد سبک‌های مختلفی که در داستان‌هایتان به کار برده‌اید، چیزی بپرسم. شما شاید به جز شعر، بقیه زمینه‌های ادبی را تجربه کرده‌اید. آیا این یک انتخاب آگاهانه‌ای بوده است برای آزمایش و گسترش گنجینه ادبی‌تان، یا این که فقط فرقی بوده است که شما برای بیان خودتان بدان نیاز داشتید؟

لسینگ: نه، وقتی فکری، داستانی، چیزی از ذهنم می‌گذرد، خوب باید خودش هم دراه بیانش را پیدا بکند. می‌دانید که با خود نمی‌گویم «خوب، من الان می‌خواهم داستانی بنویسم، نمی‌دانم چي، مثلاً یک داستان واقعگرایانه و داستانی در پنجاه هزار کلمه...» آنچه که اتفاق می‌افتد این است هر کتاب و داستانی خودش سبک و روش کار خودش را به

من دیکته می‌کند. به خاطر همین هم من به سبک‌های گوناگونی داستان نوشتم. اگر منظورتان این است، خوب گوناگونی سبک‌های من به خاطر همین داستان‌های گوناگونی است که نوشتم. به هیچ وجه، مسئله آزمایش این یا آن سبک در میان نبوده است. به نظرم وقتی که من شروع به نوشتن داستان‌های سری «شکسته» کردم که زمانی حدود میلیون‌ها سال را دربرمی‌گیرد، این خود داستان بود که در حقیقت سبک نوشتن‌اش را برای من بازگو کرد. نمی‌توان یک چنین داستانی را چنین آغاز کرد و نوشت: «خوب، جو بلاگس، در آشپزخانه می‌نشیند و فنجانی چای تیفونی می‌خورد و به خواهر ناتنی‌اش نامه می‌نویسد.....» نوشتن این داستان به روش دیگری نیاز دارد و چنین است که این داستان با چنان سبکی از کار درآمد است.

اسمیت: بله، شاید به خاطر همین هم زمان زیادی طول کشید تا آکادمی سوئد تصمیم بگیرد، جایزه نوبل را به شما اعطاء بکند. برای این که شما سبک‌هایی را انتخاب کرده‌اید که غیرسنتی هستند.

لسینگ: فکر می‌کنم، احتمالا اعضاء آکادمی زیاد از داستان‌هایی که به «رمان علمی تخیلی» معروف‌اند، خوششان نمی‌آمد. منظورم این است فکر می‌کنم این برچسب اشتباهی بوده است که آن‌ها به کار می‌بردند. ولی احتمالا این بهانه بود. منظور من داستان‌هایی بوده است که آن‌ها به کار می‌بردند. ولی احتمالا این بهانه بود. منظور من داستان‌هایی مثل «یادنامه بازمانده» یا «توجیه سقوط به جهنم» است. این داستان‌ها را نمی‌توان به راحتی طبقه‌بندی کرد و شاید همین مسئله برای آن‌ها مشکل ساز بوده است.

اسمیت: خوب، به نظر می‌رسد که عده بی‌شماری از مردم از شانس برنده شدن شما خوشحالند. وقتی که دیروز آقای «هوراس انگداهل» نام شما را به عنوان برنده جایزه ادبی نوبل اعلام کرد، موجب ابراز احساسات فوق‌العاده‌ای شد.

لسینگ: ممنونم، خیلی ممنونم.

اسمیت: خوب، خیلی از شما متشکرم که مصاحبه با ما را پذیرفتید، و وقتی که در ماه دسامبر برای دریافت جایزه‌اتان به «استکهلم» می‌آیید، فکر می‌کنم آقای «هوراس انگداهل» مایل باشند تا مصاحبه بلندبالایی با شما داشته باشند. پس منتظریم تا شما را از نزدیک ببینیم.

لسینگ: همین طور شما را. خیلی خوب. متشکرم.

اسمیت: به راستی که متشکرم. خیلی ممنون.





بخارا

شماره ۵۸ - زمستان ۱۳۸۵ - ۳۰۰۰ تومان



وب‌نامۀ هانا آرنت

بخارا

شماره ۵۸ - زمستان ۱۳۸۵ - ۳۰۰۰ تومان



بخارا

شماره ۵۸ - زمستان ۱۳۸۵ - ۳۰۰۰ تومان



وب‌نامۀ انا افسانویا

بخارا

شماره ۵۸ - زمستان ۱۳۸۵ - ۳۰۰۰ تومان

- نشانی برای ارسال مقاله و نامه‌ها و نقدها: تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵
- تلفن و فاکس موقت: ۸۸۳۰۵۶۱۵؛ تلفن همراه: ۱۴۷-۱۳۰۰-۹۱۲
- آدرس پست الکترونیک بخارا در اینترنت [dehbashi@bukharamagazine.com](mailto:dehbashi@bukharamagazine.com)
- مجله بخارا در اینترنت [www.bukharamagazine.com](http://www.bukharamagazine.com)